

سه نسل - سه گفتمان در فرهنگ استراتژیک

علی عبدالله‌خانی*

چکیده

این مقاله، به تشریح مفهوم فرهنگ استراتژیک و برداشت سه نسل از متفکران در قالب سه گفتمان، در خصوص این مفهوم، می‌پردازد. فرهنگ استراتژیک، اولین بار به عنوان متغیر مستقل در تبیین رفتارهای استراتژیک مطرح گشت. طرح این مفهوم، به معنای پذیرش عواملی غیر از عوامل ساختاری - مادی در تحلیل رفتارهای استراتژیک بوده است. در این خصوص، سه گفتمان در سه دهه پدید آمد که هر سه نیز تمرکز خود را بر رابطه میان فرهنگ استراتژیک و رفتار استراتژیک قرار دادند. هرچند نتیجه‌گیری‌های آنان از نوع رابطه، متفاوت بوده است.

گفتمان اول، تحلیل رفتار بدون فرهنگ استراتژیک را ناممکن می‌داند؛ گفتمان دوم فرهنگ استراتژیک را نوعی ابزار و امکان به منظور پیشبرد استراتژی معرفی کرده و گفتمان سوم نیز رابطه میان فرهنگ و رفتار استراتژیک را بیشتر در چارچوب نقش فرهنگ استراتژیک در عناصر و زمینه‌های رفتار استراتژیک مورد بررسی قرار داده است.

کلیدواژه‌ها: استراتژی، فرهنگ استراتژیک، رفتار استراتژیک، امنیت ملی

* آقای عبدالله‌خانی رئیس مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران می‌باشد.

مقدمه

مسئله فرهنگ تا ربع قرن پیش، جذابیت چندانی در مطالعات امنیتی نداشت و این امر تا زمانی ادامه یافت که علاقه به فرهنگ، فرهنگ استراتژیک و سایر ایده‌ها برای تبیین رفتار دولت‌ها مطرح گردید. بخش عمده‌ای از تحقیق در این عرصه، مدیون جوزف نای و شان لین جونز است که معتقد بودند مطالعات استراتژیک بر قوم‌مداری آمریکایی همراه با نادیده گرفتن «سبک‌های ملی استراتژی» مبتنی بوده است. (۱)

رهیافت فرهنگ استراتژیک از مفهوم گرایش فرهنگی برای تبیین - روشن یا ضمنی - این نکته استفاده می‌کند که دولت‌های متفاوت، اولویت‌های استراتژیک متفاوتی دارند و چنین اولویت‌هایی نیز از تجارب آنها، از زمان شکل‌گیری تا کنون، ریشه گرفته و تحت تأثیر میزانی از ویژگی‌های فلسفی، سیاسی، فرهنگی و شناختی دولت و نخبگانش می‌باشد.

متغیرهای غیرتاریخی یا «عینی» نظیر تکنولوژی، نیروی انسانی، حجم و نوع جنگ‌افزار، در مرحله دوم اهمیت قرار دارند. آنان معتقدند که فرهنگ استراتژیک، به این متغیرها معنا می‌دهد. حجم عظیمی از تجارب تاریخی و اولویت‌های استراتژیک، ریشه در تاریخ و تمایل به پاسخ‌های محدود برای تغییرات حادث در محیط استراتژیک «عینی» دارند. در عین حال، فرهنگ استراتژیک به کندی و در زمانی تغییر می‌کند که تغییر در شرایط «عینی» رخ داده باشد. اولویت دوم مسائل عینی، به معنای آن نیست که رهیافت فرهنگ استراتژیک ضرورتاً عقلانیت را نادیده می‌گیرد. فرهنگ استراتژیک، با مفاهیم عقلانیت محدودشده (زمانی که فرهنگ استراتژیک به ساده‌کردن واقعیت می‌پردازد)، فرایند عقلانی (جایی که شبکه فرهنگ استراتژیک به مجموعه‌ای از اولویت‌ها و محدودیت‌های انتخاب می‌پردازد) و عقلانیت سازگاری (جایی که انتخاب‌های تاریخی، تمثیل‌ها، استعاره‌ها و سنت‌ها در چارچوب راهنمای انتخاب قرار می‌گیرند)، هماهنگ است. (۲)

در عین حال، به نظر می‌رسد که رهیافت فرهنگ استراتژیک، به‌طور بالقوه، با عقلانیت موجود در تئوری بازی‌ها در تضاد است. استراتژی‌ها در تئوری‌های بازی، بر مبنای انتخاب «بهترین» راه‌حل استوار است و براساس انتظاراتی که از رفتار دیگران وجود دارد، شکل می‌گیرد. این در حالی است که فرهنگ استراتژیک به عنوان مفهوم بهره‌گرفته از داده، اشاره به

این نکته دارد که رفتار استراتژیک یک دولت، به طور کامل، به واسطه عملکرد دیگران نیست. (۳) در مقابل، سکون تحمیل شده تاریخی بر یک انتخاب، موجب می‌شود تا استراتژی، کمتر در برابر پیشامدهای خاص از خود واکنش نشان دهد. بنابراین، براساس تحلیل پاره‌ای از تحلیل گران فرهنگ استراتژیک شوروی، اتحاد شوروی، دکترین بازدارندگی مبتنی بر نابودی قطعی دوجانبه^۱ ایالات متحده را - آنگونه که دولت مردان آمریکایی انتظار داشتند - نپذیرفت؛ چراکه براساس اولویت مبتنی بر فرهنگ استراتژیک، هدف، برتری بر انقلاب هسته‌ای و توسعه دکترین هسته‌ای ایالات متحده بود.

رهیافت فرهنگ استراتژیک، به جای نادیده انگاشتن عقلانیت به عنوان فاکتوری در انتخاب استراتژیک، در تحلیل انتخاب‌های استراتژیک، به چالش با چارچوب غیرتاریخی و غیرفرهنگی نواقعی گرایان می‌پردازد. نگرش نواقعی‌گرایی با عطف توجه به گذشته، تحلیل خود را محدود به محاسبه مورد انتظار از عملکرد واحد معطوف می‌سازد. پارادایم نواقعی‌گرایی، بر اساس این پیش‌فرض استوار است که دولت‌ها از لحاظ کارکردی متفاوت نیستند و به دنبال به حداکثر رساندن سودمندی خود می‌باشند. معمولاً این سودمندی را به صورت کاملاً ساده‌ای از قدرت - و اغلب در چارچوب توانمندی‌ها و منابع - تعریف می‌کنند. بنابراین، دولت‌ها توانمندی‌ها را ایجاد و توسعه خواهند داد و به همان سان، از فرصت‌های موجود استفاده خواهند نمود. انتخاب‌های استراتژیک، میل به حداکثر دارند و تنها و عمدتاً به واسطه متغیرهایی چون جغرافیا، توانمندی، تهدید و تمایل دولت‌ها برای اجتناب از رفتاری که می‌تواند بقای دولت‌های دیگر را مورد تهدید فوری قرار دهد، محدود می‌شوند.

به هر حال، بسیاری از مدافعان رهیافت فرهنگ استراتژیک، اساساً با این جمع‌بندی نواقعی‌گرایی مخالف هستند. بر اساس دیدگاه آنان، جامعه‌پذیری نخبگان در فرهنگ‌های استراتژیک متفاوت، باعث می‌شود تا در موقعیت‌های مشابه، دست به انتخاب‌های متفاوت بزنند. ویژگی‌های فرهنگی متفاوت دولت‌ها، باعث می‌گردد تا از واقعیت‌های استراتژیک مشابه، برداشت‌های متفاوت داشته باشند. بنابراین، مشکل فرهنگ‌گرایان، توضیح مشابهت‌های رفتار استراتژیک در درون فرهنگ‌های استراتژیک مختلف است.

با توجه به این مقدمه، می‌توان سه گفتمان در فرهنگ استراتژیک را از یکدیگر تشخیص داد. گفتمان اول در اوایل دهه ۸۰ میلادی ظهور کرد. این گفتمان، عمدتاً به توضیح چرایی تفاوت ظاهری استراتژی هسته‌ای شوروی و آمریکا پرداخت و پاسخ خود را عمدتاً بر این مبنا استوار کرد که این تفاوت‌ها، ناشی از تغییر منحصر به فرد در متغیرهای کلان است که عمیقاً در تجارب تاریخی، فرهنگ سیاسی و جغرافیای شوروی ریشه دارد.

گفتمان دوم که در اواسط دهه ۸۰ ظهور کرد، رویکرد نسبتاً متفاوتی را در خصوص فرهنگ استراتژیک اتخاذ می‌نماید. این گفتمان، فرهنگ استراتژیک را در واقع استراتژی اعلامی و ابزاری در جهت تأمین و پیشبرد استراتژی واقعی، که عملیاتی خوانده می‌شود، می‌داند.

گفتمان سوم در اواسط دهه ۹۰ ظهور کرد و به نظر می‌رسد در میان گفتمان‌های سه‌گانه، از قدرت تبیین‌کنندگی بهتری برخوردار است. این گفتمان، فرهنگ استراتژیک را مجموعه‌ای مستقل قلمداد کرده و حوزه‌های کارکردی آن را از بخش نظامی، به سایر بخش‌ها تسری می‌دهد.

الف. رفتار استراتژیک مبتنی بر فرهنگ استراتژیک

در گفتمان اول، صاحب‌نظرانی همچون جک اسنایدر^۱، کولین گری^۲ و دیوید جونز^۳ قرار دارند. این گفتمان، رهیافت خود را عمدتاً براساس تحلیل راهبردهای آمریکا و شوروی در مسأله هسته‌ای و نقش فرهنگ در آن متمرکز ساختند و در همین چارچوب، به بررسی سیاست بازدارندگی شوروی پرداخته و به این نتیجه رسیدند که تحلیلگران ایالات متحده، نتوانستند واکنش‌های شوروی را پیش‌بینی کنند و دلیل آن نیز مسلم فرض کردن این حقیقت بود که شوروی‌ها واکنشی همانند واکنش آمریکا در موارد خاص خواهند داشت؛ در حالی که نتایج سیاسی ثابت کرد که این نوع «پیش‌بینی رفتاری» از طرف دانشمندان ایالات متحده (بسر مبنای پارادایم‌های بازیگر عقلانی و مدل‌سازی تئوریک) بازی در تحلیل روابط ابرقدرت‌ها، اشتباه

1. Jack Snyder
2. Colin Garay
3. David Jones

بوده است. در نتیجه این ناتوانی برای پیش‌بینی واکنش‌ها، آنها به این نتیجه رسیدند که هر کشور در قبال حوادث بین‌المللی تفسیر، تحلیل و واکنش خاص خود را دارد. این امر، موضوع فرهنگ دولتی / ملی را مجدداً در دستور کار قرار داد و موجی از ادبیات جدید را ایجاد کرد که بر ایجاد و توسعه ابزار تحلیلی جدید، به ویژه از نوع فرهنگ استراتژیک، تمرکز داشت.

اسنایدر معتقد است، فرهنگ استراتژیک را در بهترین حالت می‌توان به عنوان «مجموعه‌ای از ایده‌ها، واکنش‌های احساسی و الگوهای رفتار عادت‌ی دانست که اعضای جامعه استراتژیک، با توجه به استراتژی هسته‌ای، در آن اشتراک دارند» (۴).

کلین اس. گری به عنوان یکی از صاحب‌نظران مهم گفتمان اول، چند تعریف متفاوت را از فرهنگ استراتژیک بیان می‌دارد:

«عادت‌هایی از تفکر و رفتار»؛ «مجموعه‌ای از نگرش‌ها و اعتقادات در دستگاه نظامی در رابطه با هدف سیاسی از جنگ و کارآمدترین استراتژی و شیوه عملیاتی در جهت دستیابی به آن»؛ «ایده‌ها و ایستارها، سنت‌ها، عادات ذهنی و شیوه‌های ارجح عملیاتی که کم و بیش خاص جامعه امنیتی به لحاظ جغرافیایی است که از تجربه تاریخی منحصر به فردی برخوردار بوده است» (۵).

گری همچنین عنوان می‌دارد که: «گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی»
«فرهنگ استراتژیک، بیانگر محیطی احساسی و ایستاری است که جامعه دفاعی در آن عمل می‌کند. ایده‌ها در مورد جنگ و استراتژی، تحت تأثیر جغرافیای فیزیکی و سیاسی - برای مثال برخی فرهنگ‌های استراتژیک دارای ویژگی‌های دریاپی یا خشکی می‌باشند -، ایدئولوژی سیاسی و مذهبی و تکنولوژی‌های نظامی خاصی می‌باشند» (۶).

گری در مطالعات خود راجع به استراتژی هسته‌ای و مدل علی فرهنگ استراتژیک، اشاره به شیوه‌هایی از تفکر و عمل دارد که از درک تجربیات تاریخی ملی و از آرزوها برای رفتاری مسئولانه، به لحاظ ملی، نشأت می‌گیرد. آنچه گری رفتار مسئولانه می‌خواند، مدت‌ها الهام‌بخش بسیاری از صاحب‌نظران بود.

گری همچنین به این نکته اشاره می‌کند که تجربه تاریخی - ملی آمریکا، مبتنی بر «شیوه‌هایی از تفکر و اقدام با توجه به نیرو» بوده و در نتیجه، مجموعه‌ای منحصر بفرد از «عقاید ملی مسلط» در عرصه انتخاب‌های استراتژیک را موجب شده است. این عقاید به پدیداری رهیافت ویژه آمریکایی درباره استراتژی هسته‌ای انجامیده است. در این استراتژی، بر این مسأله تأکید می‌شود که در جنگ هسته‌ای، نمی‌توان پیروز شد؛ زیرا هزینه انسانی چنین جنگی، اثر هر نوع مفهوم پیروزی را از میان می‌برد. بنابراین، ایالات متحده بایستی توان‌مندی تکنولوژیکی برای بازدارندگی هسته‌ای مؤثر در برابر هر نوع برتری عددی سلاح‌های هسته‌ای اتحاد شوروی را حفظ کند و گفتمان کنترل تسلیحات، می‌تواند اتحاد شوروی را به سمت پذیرش مفاهیم هسته‌ای آمریکا سوق داده و ثبات استراتژیک بزرگ‌تر را به ارمغان آورد.

گری نتیجه می‌گیرد که این تجانس نسبی در فرهنگ استراتژیک آمریکایی، اساساً متفاوت از آن چیزی است که اتحاد شوروی بدان می‌اندیشد. وی معتقد است که آمریکاییان، به‌طور کلی، ناتوان از تفکر استراتژیک درباره طراحی، جنگ و پیروزی در جنگ هستند. (۷)

جونز معتقد است که سه سطح از درون‌داده‌ها در فرهنگ استراتژیک دولت وجود دارد: سطح کلان محیطی که دربرگیرنده جغرافیا، ویژگی‌های قومی - فرهنگی و تاریخی است؛ سطح اجتماعی که دربرگیرنده ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه است؛ و سطح خرد که شامل نهادهای نظامی و ویژگی‌های روابط مدنی - نظامی می‌شود. در همین چارچوب، فرهنگ استراتژیک در اتحاد شوروی، کاملاً محدود به انتخاب‌های استراتژیک نبود؛ بلکه بر تمام سطوح انتخاب، از استراتژی کلان تا سطوح تاکتیکی تأثیرگذار بوده است. (۸) در واقع، مجموعه‌ای از این سه سطح باعث پدیدار شدن فرهنگ استراتژیک شوروی شد که نتیجه آن نیز بهادادن به استراتژی‌های کلان تهاجمی بود.

به‌رغم نوآوری این نسل از متفکران در توجه به فرهنگ و استراتژی، کار آنان نواقصی نیز دارد. یکی از این کمبودها، تعریف مسأله است؛ چرا که مفهوم فرهنگ استراتژیک - ارائه شده توسط آنان - به‌طور افراطی دربرگیرنده مباحث بسیاری است. مباحثی همچون تکنولوژی، جغرافیا، فرهنگ سازمانی و سنت‌ها، عملگرایی استراتژیک تاریخی، فرهنگ سیاسی، عزم ملی، روان‌شناسی سیاسی، ایدئولوژی و حتی ساختار سیستم بین‌الملل که به عنوان درون‌داد در قالب

فرهنگ استراتژیک قرار می‌گیرند. این متغیرها به طرز بحث‌انگیزی، طبقه‌بندی متفاوتی از درون‌دادها دارند و هر یک می‌توانند تبیین مستقلی از انتخاب استراتژیک ارائه دهند. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که فرهنگ استراتژیک، تقریباً از تمام متغیرهای تبیینی مرتبط نشأت گرفته است. از این‌رو، فضای محدودی برای مفهوم‌سازی فرهنگ غیراستراتژیک و تبیین‌کننده انتخاب استراتژیک، باقی می‌ماند.

این گفتمان، با گنجاندن الگوهای رفتاری (به‌عنوان مثال «مدل‌های اقدام» گری) در تعریف فرهنگ استراتژیک، معتقد است که تفکر استراتژیک، پیوسته به سمت نوعی خاص از رفتار گرایش دارد. در عین حال، این تفکر، این مشکل اساسی را ایجاد می‌کند که چگونه می‌توان فرهنگ استراتژیک را در جایی که به نظر می‌رسد تفکر و اقدام در تضاد با یکدیگرند، مورد ارزیابی قرار داد؟ یا به عبارت بهتر، آیا همواره یک نوع از رفتار، نشانگر مجموعه‌ای از الگوهای متمایز موجود در پیش‌فرض‌های استراتژیک است؟

این نسل از متفکران با بهره‌گیری از فرهنگ استراتژیک، به این تفکر ساده‌انگارانه رسیدند که فرهنگ استراتژیک آمریکایی - متمایز از فرهنگ استراتژیک شوروی - باعث گردیده تا ایالات متحده، ناتوان در جنگیدن و پیروزی در نبرد هسته‌ای باشد. همانند بسیاری از بحث‌های جبرگرایانه فرهنگی، این نتیجه‌گیری نیز بسیاری از حقایق را نادیده گرفت و در نهایت، باعث گردید تا نتایج استراتژیک این گفتمان، که حاکی از تقویت روزافزون اتحاد شوروی و تضعیف آمریکا بود، در اوایل دهه ۹۰ با شکست سختی مواجه گردد.

علاوه بر این موارد، به سختی می‌توان پذیرفت که فرهنگ استراتژیک جامعه، در طول زمان، متجانس و همگون بماند؛ چراکه گاهی اوقات، فرهنگ استراتژیک خاص می‌تواند از درون‌دادهای چندوجهی پدید آید و هرکدام از این درون‌دادها، به طرز بحث‌انگیزی می‌توانند فرهنگ‌های استراتژیک جایگزین و گاه متضاد را پدید آورند.

همچنین، گفتمان اول مدعی است که گرایش‌های فرهنگ استراتژیک، موجب رفتارهای استراتژیک خاص می‌شود و اینکه استراتژی، بخشی از تولید فرهنگی است. در عین حال، گفتمان مذکور در خصوص اینکه کدام بخش و چه میزان از استراتژی، نشأت گرفته از فرهنگ استراتژیک است، مطالب قابل‌اتکایی ارائه نکرده است. با این وجود، این ادعا کمتر جبرگرایانه

است؛ چرا که شیوه‌های رفتار استراتژیک خاص پیوسته در زمان‌های خاص تکرار می‌شود. علاوه بر این، یک ادعای کمتر جبرگرایانه نیز این است که در درون هر دولت، گرایش‌های استراتژیک رقیبی وجود دارند و نیز این امکان مطرح است که مجموعه مشابهی از گرایش‌های استراتژیک رقیب در سایر دولت‌ها وجود داشته باشد. به عبارت بهتر، مجموعه‌ای از گرایش‌های استراتژیک در دسترس هر دولت، آن اندازه کافی است که بتواند بخش عمده‌ای از گرایش‌های استراتژیک سایر دولت‌ها را پوشش دهد. بنابراین، می‌توان رفتارهای ویژه و نامتعارف دولت‌ها را ناشی از برخی گرایش‌های فرهنگ استراتژیک نهفته و حاشیه‌ای در آن دولت دانست. اگر چنین چیزی صحت داشته باشد، شرایط تاریخی، جغرافیایی و تجربی منحصر بفرد هر جامعه‌ای، ارزش کمتری دارد و از این رو، نمی‌تواند توضیح دهد که چرا مجموعه مشابه یا تقریباً مشابه انتخاب‌های استراتژیک، در سایر جوامع وجود دارند.

مجموعه دیگری از مشکلات، در تبیین نظرات متفکران نسل اول، مربوط به روابط میان فرهنگ استراتژیک و رفتار است. با توجه به ماهیت جامع فرهنگ استراتژیک، قائلان این گفتمان، امکان گسست میان فرهنگ استراتژیک و رفتار را نمی‌پذیرند. برای آنان، این پیش‌فرض مطرح است که فرهنگ استراتژیک، به میزان قابل توجهی بر انتخاب استراتژیک تأثیر می‌گذارد و در «خارج از آن» نوعی انحصارگرایی، استقلال و محدودیت‌های قابل توجه در مورد تمام فاکتورهای رفتاری وجود دارد. در جایی که موارد مهمی چون؛ دست‌کاری عمدی برای توجیه رقابت تصمیم‌گیرندگان، انتقادگرایی انحرافی، سرکوب اختلاف عقیده و محدودیت دسترسی به فرایند تصمیم‌گیری، رابطه قطعی و کامل میان فرهنگ استراتژیک و رفتار را خدشه‌دار می‌سازد. متأسفانه نسل اول، با نادیده گرفتن این محدودیت، به این نتیجه رسیدند که اگر رابطه‌ای میان فرهنگ استراتژیک و رفتار کشف نشود، پس فرهنگ استراتژیک نیز وجود ندارد. (۹)

ب. فرهنگ استراتژیک، ابزار رفتار استراتژیک

نسل دوم فرهنگ استراتژیک، در اواسط دهه ۸۰ پدیدار شد. آنان تحلیل خود را با این نکته شروع کردند که تفاوت‌های وسیعی میان آنچه رهبران فکر می‌کنند یا معتقدند که در حال

انجام آن هستند، با محرک‌های قوی‌تر، که آنها را ملزم به انجام کاری می‌کند، وجود دارد. از نظر این گفتمان، تفکر استراتژیک، به عنوان ابزار هژمونی سیاسی در حوزه تصمیم‌گیری استراتژیک مطرح است و امکان جهت‌گیری کامل به سمت خشونت را فراهم می‌کند که بر مبنای آن، دولت مشروعیت لازم را برای استفاده از خشونت علیه دشمنان مشخص را به‌دست می‌آورد. (۱۰) این جهت‌گیری‌ها، استراتژی نوع اعلامی را تقویت می‌کند و براساس این نوع استراتژی، حاکمیت از مشروعیت لازم برای بهره‌گیری از استراتژی تصمیم‌گیری، برخوردار می‌شود.

از طرف دیگر، استراتژی عملیاتی، انعکاسی از منافع خاص تصمیم‌گیرندگان است. بنابراین و براساس دیدگاه برادلی اس. کلین^۱ در مورد سیاست هسته‌ای ایالات متحده، استراتژی عملیاتی واقعی، مبتنی بر مبارزه به منظور دفاع از منافع هژمونیک آمریکاییان است؛ در حالی که استراتژی اعلامی، به صورت ابزاری توسط نخبگان سیاسی، به عنوان توجیه قابل قبول فرهنگی و زبان‌شناختی برای استراتژی عملیاتی استفاده می‌شود و چالش‌گران سیاسی بالقوه را دچار اشتباه می‌سازد. (۱۱)

متفکران نسل دوم، معتقدند که هرچند فرهنگ استراتژیک نوعی ابزار محسوب می‌شود؛ اما نخبگان سیاسی و نظامی، آن را نادیده می‌گیرند. کلین معتقد است که فرهنگ استراتژیک، محصول تجربه تاریخی است. این تجارب در دولت‌های مختلف، متفاوت است و دولت‌های مختلف، فرهنگ‌های استراتژیک متفاوتی دارند. (۱۲)

با این حال، یک تفاوت اساسی میان فرهنگ استراتژیک و رفتار وجود دارد. بر این اساس، رفتار، انعکاسی از منافع گروه‌های هژمونیک است و انتخاب استراتژیک، به‌جای اینکه محدود به فرهنگ استراتژیک باشد، به منافع این گروه‌ها بستگی دارد. در نتیجه، این امکان وجود دارد که دولت‌ها به زبان‌های استراتژیک - فرهنگی متفاوت سخن بگویند؛ اما زبان بدنه اصلی دولت‌ها (دکترین‌های عملیاتی) اساساً مشابه است.

به هر حال، تفکر نسل دوم نیز خالی از ایراد نیست. بحث کلیدی، در مورد رابطه میان گفتمان سمبلیک، فرهنگ استراتژیک و رفتار است. در این ادبیات، روشن نیست که آیا می‌باید

انتظار داشته باشیم گفتمان استراتژیک بر رفتار تأثیر بگذارد یا نه؟ بحث این جاست که نخبگان تصمیم گیرنده، می توانند به فراسوی محدودیت های فرهنگ استراتژیکی که خود تعیین کرده اند، حرکت کنند. با این وجود، پژوهش در مورد رهبری، نشان می دهد که نوعی رابطه دیالکتیکی میان فرهنگ استراتژیک و رفتار عملیاتی وجود دارد. نخبگان با فرهنگ استراتژیکی که ایجاد کرده اند، سازگاری دارند و بنابراین، به واسطه اسطوره های سمبلیکی که پیشینیانشان ایجاد کرده اند، محدود شده اند. (۱۳) چنین امری، باعث می گردد تا آنها نتوانند از گفتمان سمبلیکی که ایجاد کرده اند، بگریزند و از این رو، می توان انتظار داشت که تفاوت های ملی در رفتار، بسط یافته همان گفتمان های ملی باشد.

علاوه بر این، به نظر می رسد که ادبیات نسل دوم متفکران، قادر به مشخص ساختن تفاوت های ملی در استراتژی عملیاتی نباشد. از یک سو، این بحث مطرح است که گفتمان های سمبلیک، انتخاب های استراتژیک مشخص را با قراردادن آنها در خارج از بحث های قابل پذیرش، خنثی و در درون فرهنگ های استراتژیک دولت های مختلف، مجموعه ای از احتمالات استراتژیک را طرح می کنند. بنابراین، این احتمال وجود دارد که رفتار متفاوت باشد. از طرف دیگر، در این ادبیات، به این مسأله به طور جدی توجه می شود که نخبگان سراسر دنیا بایستی اولویت های نظامی گرایانه یا استراتژیک واقع گرایانه داشته باشند؛ چراکه گفتمان های استراتژیک ملی دولت ها، بر تفاوت های «ما - آنها» قرار داد و همین امر، آنان را به سمت دیدگاه های مشابهی درباره تهدیدات جهان خارج سوق می دهد. (۱۴) چنین تصوراتی، متناظر به مفاهیم مناقشه با حاصل جمع صفر و دیدگاه های مربوط به سودمندی نیروست.

ج. تأثیر فرهنگ استراتژیک بر رفتار استراتژیک

نسل سوم متفکران، در دهه ۹۰ ظهور کرد. این گفتمان، به سمت دقت و ترکیب بهتر در مفهوم سازی انگاره ای، به عنوان متغیر مستقل حرکت کرده و بر تصمیمات استراتژیک خاص، به عنوان متغیرهای وابسته، توجه بیشتر و دقیق تر مبذول داشت. بنابراین، برخی از فرهنگ نظامی، تعداد دیگر از فرهنگ سیاسی - نظامی و سایرین، از فرهنگ سازمانی، به عنوان متغیر مستقل، استفاده می کنند؛ اما همه بر توجه واقع گرایانه به هدف اذعان داشته و به این مسأله توجه

می‌کنند که در کجا مفاهیم ساختاری - مادی منافع، نمی‌تواند یک انتخاب استراتژیک به‌خصوص را تبیین کند.

در تعاریف آنان - یا حداقل بخش عمده‌ای از آنان - از فرهنگ، به رفتار به منزله نوعی عنصر توجه شده است. بنابراین، از مشخصه‌های همان‌گویانه^۱ نسل اول اجتناب می‌کنند. البته این تعاریف، کاملاً برتر از گفتمان‌های فرهنگ سیاسی، فرهنگ سازمانی و گفتمان اول درباره فرهنگ استراتژیک نیستند. همچنین، منابع ارزش‌های فرهنگی این گروه، کمتر مبتنی بر تاریخ و بیشتر محصول عملگرایی و تجارب زمان حاضر است.

یکی از صاحب‌نظران این دوره، کری لانگهرست بود. به گفته لانگهرست:

«امروزه فرهنگ استراتژیک را می‌توان به عنوان مجموعه‌ای متمایز از اعتقادات، ایستارها و کارکردها با توجه به استفاده از زور دانست که به صورت دسته‌جمعی حفظ شده و به‌طور تدریجی، در طول زمان، از طریق فرایند تاریخی مداوم و منحصر بفرید ظهور می‌کند. فرهنگ استراتژیک در طول زمان تداوم داشته و بیشتر از دوران ظهور خود عمر می‌کند، اگرچه دارای ویژگی دایمی یا ایستایی نیست و ممکن است در زمان‌های حساسی به‌طور اساسی یا جزئی تغییر کند.» (۱۵)

تحلیل فرهنگ استراتژیک را، در عین حال، می‌توان تلاشی برای یافتن تأثیر ارزش‌ها و اعتقادات نهادینه‌شده در زمانی دانست که به تصمیم‌گیری در موضوعات امنیتی مربوط می‌شود. همانطور که لانگهرست می‌گوید: «منطق فرهنگ استراتژیک، در این اعتقاد اصلی قرار دارد که ایده‌ها و ارزش‌های دسته‌جمعی در مورد استفاده از زور، عامل اساسی مهمی در طراحی و اجرای سیاست‌های امنیتی دولت‌ها هستند.» (۱۶)

کارنس گرد^۲، فرهنگ استراتژیک را نه فقط بر مبنای کارکرد نظامی، بلکه به لحاظ ویژگی‌های اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیکی که تشکیل‌دهنده دولت هستند، مورد توجه قرار می‌دهد. از نظر گرد، فرهنگ استراتژیک، کارکردهای سنتی و عادات فکری هستند که بدان

1. Tautological Traps

2. Carnes Lord

وسيله، نیروهای نظامی از سوی جامعه و در جهت خدمت به اهداف سیاسی، سازمان یافته و به کار گرفته می‌شوند. لرد، شش عامل ایجادکننده فرهنگ استراتژیک را مورد شناسایی قرار می‌دهد: زمینه جغرافیایی، تاریخ نظامی، روابط بین‌المللی، فرهنگ و ایدئولوژی سیاسی، ماهیت روابط مدنی - نظامی و تکنولوژی نظامی. (۱۷)

کاتزنشتاین نیز با استفاده از جنبه‌های تحلیل جامعه‌شناختی راجع به سیاست خارجی ژاپن، تفکری تازه را پی‌ریزی کرد. در نتیجه، کاتزنشتاین ترکیبی از عناصر فرهنگی و سیاسی - نظامی را مورد استفاده قرار داده و تئوری خود را بر پایه دو جنبه اصلی امنیت - بعد فرهنگی / نهادی و بعد هویت ملی - بنا کرده است. (۱۸)

برخی معتقدند که منطوق فرهنگ استراتژیک، به این اعتقاد مربوط می‌شود که ایده‌ها و ارزش‌های دسته‌جمعی در مورد استفاده از زور، عوامل مهمی در طراحی و اجرای سیاست‌های امنیتی دولت‌ها هستند. نظریه پردازان، معتقدند که در مرکز هر دولت یا جامعه‌ای امنیتی، همچون اتحادیه اروپا، طیفی از ارزش‌ها و اعتقادات مرتبط با استفاده از زور قرار دارد که فرهنگ دسته‌جمعی آن جامعه است. همانطور که الن مک میلان می‌گوید:

«فرایند تصمیم‌گیری در موضوعات دفاعی، سازهای انتزاعی بر مبنای زمان فعلی نیست، بلکه در اعتقادات، تعصبات، سنت‌ها و هویت فرهنگی تمام کشور جای دارد که تغذیه‌کننده فرهنگ استراتژیک آن می‌باشد.» (۱۹)

این فرهنگ، به واسطه مراحل اولیه، در زمان‌های بحران شکل گرفته و تحت تأثیر تجربیات گذشته می‌باشد. علاوه بر این، تغییر در فرهنگ استراتژیک، ماهیتاً تدریجی بوده و تا زمانی که ارزش‌های اصلی دست نخورده باقی بمانند، صرفاً برخی تعدیلات پدید خواهد آمد.

در این گفتمان، اعتقادات، احساسات، ترس‌ها، اهداف و جاه‌طلبی‌ها، جنبه‌های غیرقابل مشاهده هر فرهنگ استراتژیکی می‌باشند. آنها ارزش‌هایی هستند که عناصر اساسی فرهنگ استراتژیک را شکل داده و به آن، کیفیت و ویژگی خودش را می‌دهند. این عناصر اساسی، مستقیماً از تجربیات اولیه ناشی شده و به عاملی درونی تبدیل می‌شوند و آنگاه ماهیتی نسبتاً اجماعی یا مرکزگرا را برای فرهنگ استراتژیک ایجاد می‌کنند. مهمتر اینکه، اگر تمام افراد

جامعه نیز آنها را قبول نداشته باشند، باز هم نشانه‌هایی از اشتراکات آن جامعه هستند. این عناصر، شکل‌دهنده فرهنگ استراتژیک هر کشوری می‌باشد. در نتیجه، کارکردها و سیاست‌ها، نتایج مستقیم این عناصر بنیادی هستند. همچنین، عنوان شده است که فرهنگ استراتژیک تمایلات و تأثیراتی را ایجاد می‌کند؛ ولی به دلیل آنکه برخی مواقع عوامل خارجی به عنوان مانعی برای اولویت‌های دولتی عمل می‌کنند، همیشه تعیین‌کننده رفتار نخواهند بود. (۲۰)

در این گفتمان، از عناصر متفاوت در جهت تعریف فرهنگ استراتژیک استفاده می‌شود. برای نمونه، کری لانگهرست، سه عنصر را برای فرهنگ استراتژیک برمی‌شمارد. نخست اینکه ویژگی‌ها و کیفیاتی عمیق وجود دارد که ریشه در مراحل اولیه توسعه فرهنگ استراتژیک دارند. این ویژگی‌ها، «عناصر بنیادین» خوانده می‌شوند. این عناصر بنیادین، متشکل از اعتقاداتی اساسی هستند که با توجه به استفاده از زور، ویژگی‌هایی اساسی را به فرهنگ استراتژیک می‌بخشند. اعتقادات، نیمه دائمی بوده و به شکل‌گیری هویت ملی، که از «پارادایم ملی» در موضوعات استراتژیک ناشی می‌شود، کمک می‌کنند. عناصر بنیادین، در مقابل تغییر، انعطاف‌پذیر هستند.

بسط و توسعه عناصر بنیادین، به عنوان نمودی از فرهنگ استراتژیک، منجر به شکل‌گیری سیاست‌های بلندمدت و کارکردهایی می‌گردد که ماهیت و اساس فرهنگ استراتژیک را با ارائه مجراهایی از معنا به محیط خارجی پیوند می‌دهند. این جنبه‌های فرهنگ استراتژیک را «کارکردهای تنظیمی» می‌نامند.

کارکردهای تنظیمی، در برابر تغییر، از انعطاف‌پذیری کمتری برخوردار هستند. راه میانہ بین عناصر بنیادین و کارکردهای تنظیمی، «سیاست‌های امنیتی» هستند. این سیاست‌ها، تفاسیری معاصر و پذیرفته‌شده در رابطه با چگونگی ایجاد ارزش‌های اصلی از طریق مجراهای سیاسی هستند و اولویت‌هایی را برای انتخاب‌های سیاسی تعیین می‌کنند.

سویدلر نیز به عنوان یکی دیگر از نظریه‌پردازان نسل سوم، معتقد است که «ارزش‌ها و اهداف، ارتباط و اتصال مهمی میان فرهنگ و اقدام هستند؛ زیرا ترکیب بدیلی از اهمیت علی فرهنگ وجود ندارد». (۲۱) بر همین اساس، وی نیز معتقد به تأثیرگذاری فرهنگ بر رفتار است و فرهنگ استراتژیک را در چارچوب رابطه با رفتار استراتژیک تشریح می‌نماید.

در همین خصوص، سویدلر در وهله اول، فرهنگ را مجموعه‌ای از سمبل‌ها، داستان‌ها، سنت و جهان‌بینی‌ها می‌داند که مردم می‌توانند در شکل‌های مختلف، برای حل انواع متفاوتی از مشکلات مورد استفاده قرار دهند. دوم اینکه معتقد است که فرهنگ استراتژیک بر استراتژی اقدام و عمل تمرکز دارد؛ یعنی شیوه‌ای متداول از نظم‌دهی به اقدامات در طی زمانی مشخص. سوم آنکه، سویدلر معتقد است که تأثیرات علی فرهنگ استراتژیک نه در تعریف و تشریح اهداف اقدام، بلکه در فراهم‌آوردن آن عناصری از فرهنگ قرار دارد که برای ایجاد استراتژی‌های اقدام مورد استفاده قرار می‌گیرند. (۲۲) این تعریف، به فرهنگ استراتژیک اجازه می‌دهد تا با تغییر و عدم تداوم در ارزش‌ها و اهداف، سازگاری یابد و در همان حال، توضیحی باشد برای تداوم برخی اقدامات مشخص. در عین حال، این انتقاد بر آن وارد است که به هر نوع استراتژی اجازه می‌دهد تا بخشی از فرهنگ باشد.

سویدلر، دو وضعیت ممکن، که فرهنگ استراتژیک، قدرت توضیحی مناسبی برای آنها دارد را مورد تحلیل قرار می‌دهد. این دو وضعیت شامل حیات باثبات و حیات بی‌ثبات^۱ می‌باشد. (۲۳)

در مورد حیات باثبات، فرهنگ کاملاً مرتبط و متصل با اقدام است. در اینجا، ارزش‌ها به عنوان الگوهای سازمان‌دهنده و ثبات‌دهنده در نظر گرفته می‌شوند. (۲۴) حیات باثبات در دوره‌های فرهنگی آرام وجود دارد. دوره‌هایی که در آن، هیچ تغییر اجتماعی یا تنش وجود ندارد. در چنین وضعیتی، جداساختن تأثیرات فرهنگی و ساختاری از اقدامات بسیار مشکل است؛ زیرا فرهنگ در رقابت با مدل‌های بدیل نبوده و فرهنگ‌های باثبات، مجموعه‌ای محدود از منابع را فراهم می‌آورند که به واسطه آنها، اشخاص و گروه‌ها، استراتژی‌های اقدام را طراحی می‌نمایند. (۲۵)

در مقابل، حیات بی‌ثبات، وضعیتی است که در آن، تغییرات اجتماعی و ایدئولوژی‌ها، الگوهای تازه‌ای از اقدام را ایجاد می‌کنند و سازمان‌هایی را به وجود می‌آورند که شکل‌دهنده الگوها و مهارت‌های افراد در اقدام می‌باشد. (۲۶) مفهوم‌سازی فرهنگ به عنوان فراهم‌آورنده منابع که بر طبق استراتژی‌های اقدام انتخاب شده و بر رفتار تأثیر می‌گذارد، مهم می‌باشد.

زمانی که تحقیقات برای درک چگونگی تخصیص و تغییر ظرفیت‌های فرهنگی در چارچوب فرهنگی انجام می‌شوند، چنین دیدگاهی اهمیت بیشتری می‌یابد. (۲۷)

چنین رویکردی به فرهنگ، اخیراً از سوی لیزا ودین در مقاله خود تحت عنوان «مفهوم‌سازی فرهنگ: احتمالاتی برای علوم سیاسی» نیز اتخاذ شده است. (۲۸) وی معتقد است که مشاهده فرهنگ به عنوان کنش‌هایی نشانه‌شناختی^۱، نشانه‌هایی را ایجاد و تفسیر می‌نماید و به شیوه‌های عمل می‌کند که تقویت‌کننده فهم‌پذیری باشد. به طور مشخص‌تر، او بر استفاده از چنین کنش‌هایی در ارتباط با توضیحات پدیده سیاسی خاص تأکید دارد. (۲۹) وی اعتقاد دارد که «کنش‌های نشانه‌شناختی، تأثیراتی مادی به همراه دارند و این تأثیرات، سیستم‌هایی از نشانه‌ها را به وجود می‌آورند که قابل فهم و بنابراین قابل تفسیر می‌باشند». (۳۰)

در مجموع، به نظر می‌رسد، به سه دلیل، تبیین‌های گفتمان سوم تا حدودی توانمندتر از دو گفتمان پیشین است. اول آنکه این گفتمان از جبرگرایی گفتمان اول اجتناب می‌کند. بخشی از این امر به واسطه کنار گذاشتن رفتار به عنوان متغیر مستقل است. بخشی نیز از آن‌روست که پاره‌ای از محققان، فرهنگ را به صورتی مفهوم‌سازی می‌کنند که امکان تغییر در آن وجود داشته باشد. به عنوان مثال، جفری لگرو^۲، امکان تغییر را در متغیرهای فرهنگی و غیر فرهنگی به وجود می‌آورد؛ زیرا از نظر وی، فرهنگ بیش از آنکه ریشه در عمل‌گرایی تاریخی - آنگونه که گفتمان اول می‌پنداشتند - داشته باشد، محصول تجارب معاصر است. (۳۱) به همان سان، الیزابت کایر^۳ عقیده دارد که فرهنگ نظامی - سیاسی، محصول تحول در عرصه داخلی سیاسی است و از این‌رو، همانند تحولات سیاست داخلی، دچار تغییر می‌شود. همچنین، وی به موارد و گرایشات موردی در طول زمان اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه فرهنگ استراتژیک، در طول زمان و در جوامع مختلف، دچار تغییر می‌شود.

دوم اینکه این گفتمان، دقیقاً متعهد به آزمودن و مقایسه تئوری‌های مختلف و تبیین‌های جایگزین در برابر یکدیگر می‌باشد. لگرو، به آزمودن مدل واقع‌گرایی در برابر تبیین‌های نهادگرایانه و فرهنگ سازمانی نسبت به محدودیت‌های جنگ می‌پردازد. کایر، واقع‌گرایی

1. Semiotic Practices

2. Jeffrey Legro

3. Elizabeth Kier

ساختاری، مدل‌های بوروکراتیک سازمانی و مفهوم فرهنگ نظامی را با یکدیگر مقایسه می‌کند. این نقطه قوت متدولوژیک، ضعف گفتمان اول محسوب می‌شود.

سوم اینکه، گفتمان سوم، تعریف استاندارد از فرهنگ ارائه نمی‌دهد. فرهنگ، در عین حال که دربرگیرنده تصمیم‌گیرندگان همراه با مجموعه محدودی از انتخاب‌هاست، در همان حال، اقدامی است که همچون لنز، نمود و اثربخشی انتخاب‌های متفاوت را تغییر می‌دهد. در نتیجه، این تعریف، مستلزم وجود سایر متغیرهاست تا به تبیین این مسئله پرداخته شود که چرا گزینه‌های به‌خصوصی در نهایت انتخاب می‌شوند. به عبارت بهتر، اگر فرهنگ سازمانی در پروسه تصمیم‌گیری، گزینه‌های در دسترس تصمیم‌گیرندگان را محدود می‌سازد، پس رتبه‌بندی اولویت‌های حاکم بر انتخاب‌ها در میان این گزینه‌های محدود شده، کجا قرار می‌گیرد؟ علاوه بر این، اگر فرهنگ، انعکاس عقاید فرد یا برآیندی از مجموعه عقاید افراد نیست، پس کسی نخواهد توانست به طور کامل، با یک فرهنگ سازگاری یابد و همچنین، هیچ فردی نخواهد توانست به طور کامل، در گرایش‌های سایر افراد مشارکت داشته باشد. در زمان بحران‌های سیاست خارجی، بخش کوچک و تعریف‌شده‌ای از افراد معمولاً تصمیمات استراتژیک را اتخاذ می‌کنند. اگر این افراد ارزش‌های نظامی یا فرهنگ استراتژیک را به‌طور کامل منعکس نکنند، پس میزان ارتباط میان این ارزش‌ها با رفتار تقلیل می‌یابد و این ارتباط متأثر از اشخاصی است که به‌طور کامل معرف آن فرهنگ نیستند. در چنین حالتی، توان‌مندی فرهنگ به عنوان متغیر مستقل زیر سؤال می‌رود.

نتیجه‌گیری

مطالعه سه گفتمان درباره فرهنگ استراتژیک، که تقریباً در سه دهه ۷۰، ۸۰ و ۹۰ مطرح گردید، تا حدودی ما را با ابعاد مختلف دیدگاه‌ها و ایده‌های موجود در این خصوص آشنا نمود. هر سه گفتمان، تلاش داشتند تا نشان دهند که رفتار استراتژیک، الزاماً و تماماً منبث از عوامل ساختاری - مادی نیستند؛ بلکه مجموعه عواملی که می‌توان آنها را فرهنگ نامید در این میان نقش دارند.

در این چارچوب، گفتمان اول بیشترین تلاش‌های خود را بر روی توضیح تفاوت‌های

موجود در استراتژی‌های هسته‌ای آمریکا و شوروی تنظیم کرده و بر آن است که همواره، هر رفتار استراتژیک، از یک فرهنگ استراتژیک ناشی می‌شود و تا به آن حد پیش رفت که اصولاً استراتژی را بخشی از مقوله فرهنگی قلمداد نموده است. این گفتمان، همچنین معتقد است که می‌توان از ناحیه فرهنگ استراتژیک کشورها، رفتارهای استراتژیک آنان را نیز تحلیل کرد و یا حتی حدس زد.

گفتمان دوم با وجود آنکه به مانند گفتمان قبلی، به رابطه میان فرهنگ استراتژیک و رفتار استراتژیک صحنه می‌گذاشت، اما قائل به رابطه علی، یا تأثیر و تأثر متقابل نبود؛ بلکه فرهنگ استراتژیک را در چارچوب استراتژی اعلامی و بیشتر به منظور پوشاندن حقایق یا فریب و یا توجیه استراتژی حیاتی به کار می‌گرفت. با این تفاسیر، گفتمان دوم اصولاً دیدی تاکتیکی و ابزاری به فرهنگ استراتژیک دارد و همین امر موجب گردیده تا این گفتمان، هیچگاه نتواند از قوت و فراگیری مناسبی برخوردار شود.

گفتمان سوم که با بیشترین اقبال روبروست، سعی دارد از مزایای گفتمان اول استفاده و از معایب آن اجتناب کند. تفاوت عمده این گفتمان با گفتمان اول، در تحلیل رابطه میان فرهنگ استراتژیک و رفتار نهفته است. این گفتمان، تأثیر فرهنگ استراتژیک را به فراهم آوردن عناصر و زمینه‌های مناسب رفتار ارجاع می‌دهد و نه به اهداف و یا انتخاب رفتار، که گفتمان اول بر آن تأکید داشت.

بنابراین، بر اساس این گفتمان، هر رفتار استراتژیک، دارای برخی عناصر فرهنگی است که به تناسب توانمندی‌های چنین عنصری، رفتار استراتژیک، به سمت تحقق و یا شکست حرکت می‌نماید.

البته سویدلر، با طرح حیات باثبات و حیات بی‌ثبات، دیدگاه گفتمان سوم درخصوص رابطه میان فرهنگ و رفتار استراتژیک را دقیق‌تر می‌نماید و بر همین اساس، می‌پذیرد که در جوامعی که حیات باثبات دارند، میان فرهنگ و رفتار استراتژیک، رابطه گسترده‌ای وجود دارد. به بیان دیگر، اهداف رفتار استراتژیک و چگونگی اجرای آن، کاملاً متأثر از فرهنگ استراتژیک است. در جوامعی که حیات بی‌ثبات دارند، فرهنگ استراتژیک بیشتر فراهم آورنده بخشی از عناصر و زمینه‌های اجرای رفتار می‌باشد.

براساس آنچه به عنوان شاخصه‌ها و معیارهای اساسی سه گفتمان در فرهنگ استراتژیک طرح گردید و همچنین توضیحات مبسوط‌تری که در متن مقاله آمده است، می‌توان دریافت که برداشت گفتمان اول و دوم از موضوع فرهنگ استراتژیک، نظامی است و گفتمان سوم، با مقداری جرح و تعدیل، موضوع را از نظامی به مؤلفه زور تغییر داده است. به بیان دیگر، فرهنگ استراتژیک در خصوص مسائلی مطرح می‌شود که مؤلفه زور در آن نقش اساسی دارد. از سوی دیگر، هر سه گفتمان، صرفاً به رابطه میان فرهنگ استراتژیک و رفتار استراتژیک اندیشیده‌اند و به نظر می‌رسد، صرفاً قابل به آن هستند که محدوده عملی فرهنگ استراتژیک در حوزه رفتار استراتژیک می‌باشد. با توجه به این رویکرد و رویکرد قبلی در خصوص موضوع فرهنگ استراتژیک، به نظر می‌رسد که اندیشمندان نسل اول و دوم، فرهنگ استراتژیک را بیشتر در حوزه مطالعات استراتژیک می‌دیدند و نسل سومی که در دهه ۹۰ ظاهر شدند، بیشتر فرهنگ استراتژیک را در حوزه امنیت بین‌الملل مورد توجه قرار دادند.

با توجه به این توضیحات، به نظر می‌رسد در حال حاضر، آنچه فرهنگ استراتژیک خوانده می‌شود، قدرت تبیین‌کنندگی قابل توجهی در حوزه پژوهشی امنیت ملی ندارد.

بدیهی است که ربط وثیقی میان فرهنگ و امنیت ملی وجود دارد و به نظر می‌رسد از آنچه در حوزه مطالعات استراتژیک سه گفتمان مطرح شده بیان گردید، بسیار گسترده‌تر است. بنابراین، این ارتباط را نمی‌توان صرفاً به حوزه فرهنگ و رفتار محدود نمود. فرهنگ از یک سو، یکی از متغیرهای مستقل در سنجش امنیت ملی است؛ یعنی آنکه محیط فرهنگی، خود دارای معماها، موضوعات و مسایل امنیتی است. مسأله‌ای مانند قطبی شدن هنجاری در جامعه، در عین حال که مسأله فرهنگی است، مسأله امنیتی نیز به شمار می‌رود.

از سوی دیگر، فرهنگ با رفتار در حوزه امنیت ملی نیز مرتبط است. این ارتباط هم در حوزه انتخاب‌های استراتژیک و هم در حوزه اجرای اهداف وجود دارد. نقش فرهنگ در حوزه‌های اجرای اهداف، بیشتر خود را در سیاست‌های امنیتی نشان می‌دهد.

علاوه بر این موارد، فرهنگ در تحلیل و پیش‌بینی رویدادها و حوادث امنیتی نیز نقش دارد. چنانچه تحلیل‌گر استراتژیک بخواهد رویدادها و حوادث امنیت ملی را صرفاً براساس عوامل ساختاری - مادی و مقوله‌هایی از این دست، تحلیل نماید، چنین تحلیلی نمی‌تواند قرین

موفقیت باشد.

علاوه بر این، نام‌گذاری آن نوع فرهنگی که با امنیت ملی مرتبط است نیز برای ایجاد حوزه مطالعاتی ضروری است. به نظر می‌رسد، عبارت فرهنگ استراتژیک، به عنوان حوزه مطالعاتی و مربوط به رابطه فرهنگ و امنیت ملی، کماکان از مطلوبیت و قابلیت کاربردی بیشتری برخوردار است. در عین حال، نباید فراموش کرد که این اصطلاح، در گذشته، توسط کسانی اتخاذ شده که امنیت را در حوزه مطالعات استراتژیک و مرتبط با مسائل نظامی مورد مطالعه قرار می‌دادند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت‌ها

1. S. Nye Joseph, and Sean M. Lynn-Jones, "International Security Studies: A Report on a Conference on The State of the field", *International Security*, Vol. 12 No.4, (Spring 1998), pp.14-15.
2. Alastair Iain Johnston, " Thinking About Strategic Culture", *International Security*, Vol. 19, NO.4, (Spring 1995), p. 34.
3. Thomas C. Schelling, "The Strategy of Conflict", Cambridge, Mass: Harvard University Press, 1980.
4. Alastair Ian Johnston, "Strategic Culture: A Reliable tool of analysis for EU Security Developments?", p.1.
5. Colin Gary, "National Styles in Strategy: The American Example", *International Security*, Vol. 6, No. 2 (Fall 1981), p. 35.
6. Ibid., p. 35.
7. Ibid, p. 35.
8. Jones, "Soviet Strategic Culture", p.35
9. Edmund S. Glenn, et al., "A Cognitive Interaction Model to Analyze Culture Conflict in International Relations", *Journal of Conflict Resolution*, Vol. 14, No. 1 March 1970, pp.35-50; Henri Broms and Henrik Gahmberg, "Communication to Self in Organizations and Cultures", *Administration Science Quarterly*, Vol. 28, No. 3, Summer 1983, pp. 482-495; David Laitin, "Political Culture and Political Preferences", *American Political Science Review*, Vol. 82, No. 2 (June 1988), p. 591.
10. Bradley S. Klein, "Hegemony and Strategic Culture: American Power Projection and Alliance Defence Politics", *Review of International Studies*, Vol. 14, No. 2 (April 1988), p. 136.
11. Ibid., pp. 139-140.
12. "Hegemony and Strategic Culture", op. cit, p.139.
13. Edwin P. Hollander, "Leadership and Power", in Gardner Lindsay and Elliot Aronson, eds., *Handbook of Social Psychology*, Vol, 2, New York: Addison-Wesley, 1985, pp.485-537.
14. David Campbell, *Writing Security: United States Foreign Policy and the Politics of Identity*, Minneapolis: University of Minnesota Press, 1992; and Rebecca S. Bjork, *The Strategic Defense Initiative: Symbolic Containment of the Nuclear Threat*, Albany, State University of New York Press, 1992.
15. Kerry Longhurst, "The Concept of Strategic Culture", in Gerhard Kummel and Andreas Dprufert (eds), *Military Sociology, Norms Ver lagsge sell Schaft*, 2000, p.200.
16. Ibid.
17. Kerry, Longhurst, *Strategic Culture: The Key to Understanding German Security Policy*, University of Birmingham, 2000, p.303.
18. Katzenstein, Peter, "The Culture of National Security", New York, 1978, Chap.13.
19. Ibid.

20. "Strategic Culture: Reliable tool of analysis for EU Security Development", op. cit, p.3.
21. Ann Swidler, "Culture in Action, Symbols and Strategies", *American Sociological Review*, Vol.51, 1986, p.273.
22. Ibid.
23. Ibid.
24. Ibid.
25. Ibid, p.281.
26. Ibid.
27. Ibid, p.283.
28. Lisa Wedeen, "Conceptualizing Culture: Possibilities for Political Science", *American Political Science Review*, Vol.96, No.4, 2002, p.720.
29. Ibid
30. Ibid, p.723
31. Jeffrey W. Legro, *Cooperation Under Fire: Anglo-German Restraint During World War II*, Cornell University Press, 1995.





پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی